

در باره مالیات جنسی

(اهمیت سیاست نوین و شرایط آن)

﴿ ۲ ﴾

* از: آثارمنتخب لنین
* در یک جلد
* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴
* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر
* تاریخ: ۱۳۸۳/۰۴/۰۱ (۲۱/۰۶/۲۰۰۴ میلادی)
* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

فهرست

صفحه

۳	۳- راجع به مالیات جنسی، آزادی بازرگانی، امتیازها
۱۷	۴- نتایج و استنتاجات سیاسی
۲۲	۵- نتیجه
۲۴	۶- توضیحات

در مباحث فوق، که مربوط به سال ۱۹۱۸ است، یک سلسله اشتباه در مورد مواعدها وجود دارد. این مواعدها از آنچه در آنزمان پیشبینی میشد طولانی تر گردیده است. این تعجب آور نیست، ولی عناصر اساسی اقتصادیات ما کماکان همان است که بود. «تهیدستان» دهقان (پرولترها و نیمه پرولترها) در موارد بسیار زیادی به دهقانان میانه حال تبدیل شده اند. این امر موجب نیرو گرفتن «عنصر» خرده مالکی یا خرده بورژوائی گردیده است. و اما جنگ داخلی سال های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ ویرانی کشور را فوق العاده شدت داد، احیاء نیروهای مولده کشور را بتعویق انداخت و بیش از همه بویژه پرولتاریا را بیرمق ساخت. خشکسالی سال ۱۹۲۰، نبودن علوفه و مرگ و میر دامها نیز بر آن مزید گردید و این امر احیاء وسائل حمل و نقل و صنایع را با شدت بیشتری بتعویق انداخت و در اینموضوع که مثلاً هیزم، یعنی مهمترین ماده سوخت ما، بوسیله اسبهای دهقانان حمل شود، تأثیر خود را نشان داد.

در نتیجه مقارن بهار سال ۱۹۲۱ وضع سیاسی طوری شد که اتخاذ تدابیر فوری و بسیار قاطع و بسیار معجل برای بهبود وضع دهقانان و اعتلاء نیروهای مولده آنان ضرورت مبرم بخود گرفت.

چرا همانا برای بهبود وضع دهقانان و نه کارگران؟

زیرا برای بهبود وضع کارگران غله و سوخت لازم است. اکنون بزرگترین «تعویق» - از نقطه نظر تمامی اقتصاد کشور - در همین رشته است. و اما افزایش میزان تولید و جمع آوری غله و تهیه و ارسال سوخت از راه دیگری جز از راه بهبود وضع دهقانان و اعتلای نیروهای مولده آنان ممکن نیست. باید کار را از دهقانان آغاز نمود. هر کس این مطلب را نمیفهمد و مایلست این جای اول به دهقانان را بعنوان «دست کشیدن» یا چیزی نظیر دست کشیدن از دیکتاتوری پرولتاریا تلقی نماید، چنین کسی صرفاً در مسئله تعمق نمیورزد و خود را تسلیم عبارت پردازی مینماید. دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا، بعنوان طبقه رهبر، فرمانروا، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند، که در نخستین وهله فوری ترین و «حاد» ترین مسئله را حل نماید. آنچه اکنون بیش از هر چیز فوریت دارد، تدابیر است که با اتخاذ آنها میتوان سطح نیروهای مولده اقتصاد دهقانی را بیدرنگ ارتقاء داد. فقط بدینوسیله میتوان هم به بهبود وضع کارگران نائل آمد و هم به تحکیم اتحاد کارگران با دهقانان یعنی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا. آن پرولتر یا نماینده پرولتاریا که بخواهد برای بهبود وضع کارگران از راهی غیر از این برود، عملاً دستیار گارد سفیدیها و سرمایه داران خواهد شد. زیرا رفتن از راهی غیر از این معنایش این است که منافع صنفی کارگران مافوق منافع طبقاتی قرار داده شود و منافع تمامی طبقه کارگر، دیکتاتوری وی، اتحاد وی با دهقانان علیه ملاکین و سرمایه داران و نقش رهبری وی

در مبارزه بخاطر رهائی کار از زیر یوغ سرمایه، فدای منافع بلاواسطه و آنی و جزئی کارگران گردد.

پس آنچه در نخستین وهله لازمست عبارتست از اتخاذ تدابیر فوری و جدی برای ارتقاء سطح نیروهای مولدهٔ دهقانان.

انجام این امر بدون تغییرات جدی در سیاست مربوط به خواربار ممکن نیست. یک چنین تغییری عبارت بود از تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی، که بموجب آن پس از پرداخت مالیات میتوان لااقل در حدود معاملات محلی به بازرگانی آزاد پرداخت.

ماهیت تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی چیست؟

در این باره تصورات نادرست خیلی شیوع دارد. قسمت اعظم این نادرستی از اینجا سرچشمه میگردد که در ماهیت این انتقال تعمق نمیورزند و از خود نمی پرسند که این انتقال از چه چیز به چه چیز است. چنین تصور میکنند که این انتقالی بوده است از کمونیسم بطور کلی به رژیم بورژوازی بطور کلی. در مقابل این اشتباه ناگزیر باید به آنچیزی اشاره کرد که در ماه مه سال ۱۹۱۸ گفته میشد.

مالیات جنسی یکی از شکلهای انتقالی است که از «کمونیسم جنگی» خود ویژه، که ما در نتیجهٔ منتهای نیازمندی و ویرانی و جنگ مجبور بتوسل بدان شده بودیم، به شیوه صحیح سوسیالیستی مبادلهٔ محصولات انجام میگردد. و مبادلهٔ محصولات هم بنوبهٔ خود عبارتست از یکی از شکلهای انتقال از سوسیالیسمی که واجد خصوصیات ناشی از تفوق دهقانان خرده پا در بین اهالی است، _ به کمونیسم.

خود ویژگی «کمونیسم جنگی» این بود که ما عملاً از دهقانان تمام مازاد وی و حتی گاهی نه تنها مازاد، بلکه بخشی از آذوقه مورد احتیاج خود دهقان را نیز برای تأمین هزینه ارتش و تأمین معاش کارگران از وی میگرفتیم. اغلب این آذوقه را بعنوان وام از وی میگرفتیم و بوی اسکناس میدادیم. در غیر اینصورت ما نمیتوانستیم بر ملاکین و سرمایه داران در یک کشور خرده دهقانی ویران شده پیروز گردیم. و این واقعیت که ما (علی رغم پشتیبانی مقتدرترین دولتهای جهان از استثمارگران ما) پیروز شدیم نه تنها نشان میدهد که کارگران و دهقانان در مبارزه بخاطر رهائی خود قادرند در قهرمانی چه اعجازی بنمایند، بلکه در عین حال نشان میدهد که منشویک ها و اس ارها، کائوتسکی و شرکاء، هنگامیکه «کمونیسم جنگی» را گناهی برای ما محسوب میداشتند، چگونه در عمل نقش چاکران بورژوازی را بازی میکردند. این امر را باید از خدمات ما محسوب نمود.

ولی بهمان درجه هم ضروریست که ما میزان حقیقی این خدمت را بدانیم. «کمونیسم جنگی» حکم جبری جنگ و ویرانی بود. «کمونیسم جنگی» سیاستی که با وظائف اقتصادی پرولتاریا وفق دهد نبود و نمیتوانست باشد. این یک اقدام موقتی بود. سیاست صحیح پرولتاریا، که به عملی

ساختن دیکتاتوری خود در یک کشور خرده دهقانی مشغولست، عبارتست از مبادله غله با محصولات صنعتی مورد نیاز دهقان. فقط اتخاذ یک چنین سیاستی در رشته خواربار با وظائف پرولتاریا وفق میدهد و فقط چنین سیاستی قادر است پایه های سوسیالیسم را تحکیم نماید و آنرا به پیروزی کامل برساند.

مالیات جنسی عبارتست از انتقال به چنین سیاستی. ما هنوز بحدی در ویرانی هستیم و فشار جنگ (که دیروز درگیر آن بودیم و بعلت حرص و آز و کینه توزی سرمایه داران ممکنست فردا باز آتش آن برافروخته شود) چنان ما را در هم کوفته است که نمیتوانیم به دهقان در مقابل تمام مقدار غله ای که مورد نیاز ما است محصولات صنعتی بدهیم. با علم به این موضوع ما مالیات جنسی را معمول میداریم، یعنی حداقل غله مورد نیاز (ارتش و کارگران) را بعنوان مالیات اخذ مینمائیم و بقیه را با محصولات صنعتی معاوضه خواهیم کرد.

در اینمورد نکته زیرین را هم نباید فراموش کرد. نیازمندی و ویرانی چنانست که بفوریت ما نمیتوانیم تولید سوسیالیستی بزرگ، فابریکی، دولتی را احیا نمائیم. برای اینکار باید ذخائر بزرگی از غله و سوخت در مراکز صنایع بزرگ داشت و ماشینهای فرسوده را با ماشینهای نو عوض کرد و غیره. ما در ضمن تجربه یقین حاصل کردیم که این امر را نمیتوانیم بفوریت انجام داد و میدانیم که پس از جنگ خانمانسوز امپریالیستی حتی ثروتمندترین و پیشروترین کشورها هم فقط طی سالهای چندی که بحد کافی متمادی خواهد بود، خواهند توانست یک چنین وظیفه ایرا عملی سازند. بنابراین باید در حدود معینی به احیای صنایع کوچک کمک نمود که به ماشین و به ذخائر دولتی و ذخائر بزرگ مواد خام و سوخت و خواربار احتیاج ندارند و میتوانند در حدود معینی به اقتصاد دهقانی کمک فوری بنمایند و نیروهای مولده آنرا ارتقاء دهند.

از این امر چه نتیجه ای حاصل می آید؟

این نتیجه حاصل می آید که بر اساس آزادی معین بازرگانی (ولو اینکه فقط محلی باشد) خرده بورژوازی و سرمایه داری احیا میگردد. این مطلب بالاترید است. نادیده انگاشتن این موضوع خنده آور است.

سؤال میشود که آیا این امر ضروریست؟ آیا میتوان آنرا توجیه نمود؟ آیا این امر خطرناک نیست؟

از این قبیل سؤال ها بسیار میشود و در اکثر موارد این سئوالها فقط (چنانچه خواهیم ملایم سخن گفته باشیم) ساده لوحی سؤال کننده را آشکار میسازد.

به تعریفی که من در ماه مه سال ۱۹۱۸ برای عناصر (اجزاء ترکیبی) مربوط به شکلهای گوناگون اجتماعی - اقتصادی موجوده در اقتصادیات کشورمان بیان داشته ام نظری بیاندازید. هیچکس نمیتواند منکر شود که همه این پنج پله (یا اجزاء ترکیبی) هر پنج شکل، از پاتریارکال، یعنی شکل نیمه وحشی گرفته تا شکل سوسیالیستی، وجود دارد. این موضوع بخودی خود عیانست

که در یک کشور خرده دهقانی، تفوق با «شکل اقتصاد» خرده دهقانی، یعنی قسماً پاتریارکال و قسماً خرده بورژوائیست. مادامکه مبادله وجود دارد، تکامل اقتصاد کوچک عبارتست از تکامل خرده بورژوائی یا تکامل سرمایه داری. این یک حقیقت انکار ناپذیر و در حکم الفباء علم اقتصاد است که تجربه و مشاهده روزمره، حتی مشاهده عامیگرانه نیز مؤید آنست.

پس پرولتاریای سوسیالیستی در برابر این واقعیت اقتصادی چه سیاستی را میتواند تعقیب نماید؟ آیا باید همه محصولات مورد مصرف دهقان خرده پا را از محل تولیدات فابریک بزرگ سوسیالیستی در عوض غله و مواد خام در اختیار وی بگذارد؟ این مطلوب ترین و «صحیح ترین» سیاست میباشد و همین سیاست را هم ما آغاز کردیم. ولی ما نمیتوانیم همه این محصولات را در اختیار وی بگذاریم، بهیچوجه نمیتوانیم و به این زودیها – و بهر حال تا زمانیکه نخستین نوبت کارهای مربوط به الکتریفیکاسیون سراسر کشور را بپایان نرسانیم – نخواهیم توانست این کار را انجام دهیم. پس تکلیف چیست؟ یا باید سعی کرد هر گونه تکامل مبادله خصوصی غیر دولتی، یعنی بازرگانی، یعنی سرمایه داری را، که با وجود میلیونها مولد خرده پا امری ناگزیر است، ممنوع ساخت و بکلی موقوف نمود. و اما چنین سیاستی سفیهانه و در حکم خودکشی آن حزبی خواهد بود که در صدد اجرای آن بر آید. سفیهانه خواهد بود، زیرا این سیاست از لحاظ اقتصادی غیر ممکنست؛ خودکشی خواهد بود، زیرا احزابی که در صدد اجرای چنین سیاستی بر آیند، ناگزیر با ورشکستگی مواجه میشوند. گناه خود را نپوشانیم: برخی از کمونیست ها «در اندیشه و گفتار و کردار» خود مرتکب این گناه شده و همانا به چنین سیاستی دچار گشته اند. میکوشیم این اشتباهات را بر طرف سازیم. حتماً باید این اشتباهات را بر طرف ساخت و الاً کارها بکلی خراب خواهد شد.

یا اینکه (آخرین سیاست ممکنه و یگانه سیاست عاقلانه) نباید در صدد ممنوع ساختن یا موقوف نمودن تکامل سرمایه داری برآمد، بلکه باید کوشید آنرا به مجرای سرمایه داری دولتی انداخت. این امر از لحاظ اقتصادی ممکن است، زیرا سرمایه داری دولتی، هر جا که عناصر بازرگانی آزاد و بطور کلی سرمایه داری موجود است، – بنحوی از انحاء و بدرجات مختلف – وجود دارد.

آیا میتوان دولت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را با سرمایه داری دولتی در آمیخت و پیوند داد و همساز نمود؟

البته ممکنست. همین موضوع بود که من آنرا در ماه مه سال ۱۹۱۸ ثابت میکردم و امیدوارم که در آنوقت ثابت کرده باشم. از این گذشته، در همانوقت من ثابت کردم که سرمایه داری دولتی در مقایسه با عنصر خرده مالکی (اعم از خرده پاتریارکال و خرده بورژوائی) گامی به پیش است. کسانیکه سرمایه داری دولتی را فقط با سوسیالیسم مقابله یا مقایسه میکنند، مرتکب اشتباهات فراوانی میشوند، زیرا در شرایط سیاسی – اقتصادی کنونی حتماً باید سرمایه داری دولتی را با

تولید خرده بورژوائی نیز مقایسه نمود.

تمام مسئله – خواه تئوریک و خواه پراتیک – عبارتست از کشف طرق صحیح برای اینموضوع که چگونه باید تکامل سرمایه داری را، که امری (تا حدود معین و برای مدت معین) ناگزیر است، به مجرای سرمایه داری دولتی سوق داد، چه شرایطی باید برای آن فراهم کرد و چگونه باید امر تبدیل سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم در یک آینده نزدیک تأمین شود.

برای حل این مسئله باید مقدم بر هر چیز بنحوی هر چه روشنتر در نظر خود مجسم نمود که سرمایه داری دولتی در داخل سیستم شوروی ما و در چارچوب دولت شوروی ما عملاً چه خواهد بود و چه باید باشد.

ساده ترین مورد یا نمونه اینکه چگونه حکومت شوروی تکامل سرمایه داری را به مجرای سرمایه داری دولتی سوق میدهد و چگونه سرمایه داری دولتی را «متداول میکند» – امتیازهاست. اکنون همه ما با اینموضوع موافقیم که واگذاری امتیاز ضرورت دارد، ولی همه در این باره نمیاندیشند که امتیازها چه اهمیتی دارند. معنای امتیازها در سیستم شوروی از نقطه نظر شکل‌های موجود اجتماعی – اقتصادی و روابط متقابل آنها چیست؟ این عبارتست از قرارداد، بلوک یا اتحاد قدرت دولتی شوروی یعنی پرولتری، با سرمایه داری دولتی علیه عنصر خرده مالکی (پاتریارکال و خرده بورژوائی). صاحب امتیاز – سرمایه دار است. وی کارها را بشیوه سرمایه داری و بخاطر کسب سود انجام میدهد و بخاطر تحصیل سود فوق العاده و مافوق سود معمولی یا بخاطر تحصیل مواد خامی که طور دیگری بدست آوردن آن برایش محال یا بینهایت دشوار است، با حکومت پرولتری حاضر به قرارداد میشود. حکومت شوروی از این امر نفعی عایدش میشود که عبارتست از رشد نیروهای مولده و افزایش میزان محصولات بفوریت یا طی مدتی بسیار کوتاه. فرض کنیم ما دارای صدها بنگاه استحصال، معدن و قطعات جنگل هستیم. ما نمیتوانیم از همه اینها بهره برداری کنیم، زیرا ماشین و خواربار و وسائل حمل و نقل کم داریم. از رشته های دیگر نیز بهمین علل بد بهره برداری میکنیم. در نتیجه بهره برداری بد و غیر کافی از بنگاههای بزرگ، عنصر خرده مالکی در کلیه مظاهر آن شدت مییابد: تضعیف اقتصاد دهقانی در نواحی اطراف (و سپس در همه جا)، لطمه شدید به نیروهای مولده آن، کاهش اعتماد دهقانان نسبت به حکومت شوروی، چپاول و احتکارهای کوچک (که از هر چیز خطرناکتر است) در مقیاسی وسیع و غیره. حکومت شوروی، با «متداول کردن» سرمایه داری دولتی بصورت امتیازات، تولید بزرگ را در مقابل تولید کوچک، تولید پیشرو را در مقابل تولید عقب مانده، تولید ماشینی را در مقابل تولید دستی تقویت مینماید، میزان محصولات صنایع بزرگ را که در دست خودش میباشد (نسبت سهمیه اش) افزایش میدهد و مناسبات اقتصادی تنظیم شده از طرف دولت را در مقابل مناسبات خرده بورژوائی و آنارشستی تقویت میکند. سیاست امتیازها، هر آینه بقاعده و با احتیاط اجرا شود، بدون شک به ما کمک خواهد کرد تا سریعاً (تا حدود معین و نسبتاً محدود) وضع تولید،

وضع کارگران و دهقانان را بهبود بخشیم، - البته به بهای خسارهای معین یعنی در مقابل دادن دهها میلیون پوط از گرانبهاترین محصولات به سرمایه دار. تعیین میزان و شرایطی که با وجود آن امتیاز برای ما سودمند و بی خطر خواهد بود، منوطست به تناسب قوا و موضوعیست که بوسیله مبارزه حل میشود، زیرا امتیاز هم نوعی از مبارزه و ادامه مبارزه طبقاتی به شکل دیگر است، ولی بهیچوجه معنایش تعویض مبارزه طبقاتی با صلح طبقاتی نیست. طرق مبارزه را عمل معین خواهد کرد.

سرمایه داری دولتی بصورت امتیازها، در مقایسه با سایر شکل‌های سرمایه داری دولتی در سیستم شوروی، میتوان گفت ساده ترین، واضحترین و روشن ترین شکل بوده و دارای خطوط دقیقاً مشخص است. در اینجا ما مستقیماً با یک قرارداد رسمی و کتبی با پرفرهنگترین و پیشروترین سرمایه داران اروپای باختری روبرو هستیم. ما سود و زیان خود، حقوق و وظائف خود را دقیقاً میدانیم، ما آن مدتی را که طی آن امتیاز میدهیم دقیقاً میدانیم، شرایط پرداخت عوض پیش از موقع را، چنانچه در قرارداد حق عوض قبل از موعد پیشبینی شده باشد، میدانیم. ما به سرمایه داری جهانی «باج» معینی میدهیم و برای اینکه در مواردی گریبان خود را خلاص کرده باشیم بوی «فدیه میدهیم» و بدینوسیله فوراً تا حدود معینی موقعیت حکومت شوروی را استوار میسازیم و شرایط اداره امور اقتصادی خود را بهبود می بخشیم. تمام دشواری وظیفه ما در مورد امتیازها عبارت از اینستکه ما بتوانیم بهنگام انعقاد قرارداد امتیاز در همه چیز تعمق ورزیم و آنرا بسنجیم و سپس در مورد اجرای آن مراقبت نمائیم. وجود دشواریها در اینجا مسلم است و ارتکاب اشتباهات هم در اوایل کار شاید ناگزیر باشد ولی این دشواریها، در مقایسه با سایر وظائف انقلاب اجتماعی و از آنجمله در مقایسه با سایر شکل‌های تکامل دادن و مجاز نمودن و متداول ساختن سرمایه داری دولتی، از همه کمتر است.

مهمترین وظیفه کلیه کارکنان حزبی و مؤسسات شوروی، بمناسبت برقراری مالیات جنسی عبارت از اینستکه آنها بتوانند اصول، مبانی و پایه های سیاست «امتیاز» را (یعنی سیاستی را که شبیه است به سرمایه داری «امتیازی» دولتی) در مورد بقیه شکل‌های سرمایه داری و بازرگانی آزاد و مبادلات محلی و غیره نیز بکار بندند.

کتوپراسیون را در نظر بگیریم. بیهوده نبود که فرمان مربوط به مالیات جنسی فوراً موجب تجدید نظر در آئین نامه کتوپراسیون و تا اندازه ای توسعه دامنۀ «آزادی» و حقوق آن گردید. کتوپراسیون نیز نوعی از سرمایه داری دولتی است منتها با سادگی کمتر و با خطوطی کمتر مشخص و بیشتر مبهم و بدینجهت حکومت ما را در عمل با دشواریهای بیشتری روبرو میسازد. کتوپراسیون مولدین خرده پای کالا (در اینجا سخن بر سر کتوپراسیون کارگری نبوده، بلکه بر سر این نوع کتوپراسیون است که در یک کشور خرده دهقانی دارای تفوق است و تیییک میباشد) ناگزیر موجب پیدایش مناسبات خرده بورژوائی سرمایه داری میگردد، به تکامل آنها مساعدت

میکنند، خرده سرمایه داران را به سلطه اول میکشد و حداکثر فایده را عاید آنان میسازد. مادامکه صاحبکاران کوچک تفوق دارند و امکان و همچنین لزوم مبادله نیز وجود دارد، طور دیگری هم نمیتواند باشد. آزادی و حقوق کئوپراسیون در شرایط کنونی روسیه معنایش تفویض آزادی و حقوق به سرمایه داری است. نادیده گرفتن این حقیقت مبرهن سفاقت یا تبهکاری خواهد بود.

ولی سرمایه داری «کئوپراتیوی» بر خلاف سرمایه داری خصوصی، در شرایط حکومت شوروی یکی از انواع سرمایه داری دولتی است و به این عنوان اکنون برای ما سودمند و مفید است، — البته تا حدود معینی. در حدودیکه مالیات جنسی معنایش آزادی فروش بقیه مازاد است (مازادی که بعنوان مالیات اخذ نشده است)، در این حدود ما باید بکوشیم تا این تکامل سرمایه داری را (زیرا آزادی فروش، آزادی بازرگانی عبارتست از تکامل سرمایه داری) به مجرای سرمایه داری کئوپراتیوی سوق دهیم. سرمایه داری کئوپراتیوی از این لحاظ که امر حساب و کنترل و نظارت و قراردادهای بین دولت (در این مورد دولت شوروی) و سرمایه دار را تسهیل مینماید، شبیه است به سرمایه داری دولتی. کئوپراسیون، بعنوان شکل بازرگانی، مفیدتر و سودمندتر از بازرگانی خصوصیست و این تنها به علل مذکور نبوده، بلکه همچنین به این علت است که کئوپراسیون اتحاد و تشکل میلیون ها تن از اهالی و سپس سراسر اهالی را تسهیل مینماید و این کیفیت بنوبه خود از نقطه نظر انتقال آتی از سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم رجحان عظیمی است.

امتیازات و کئوپراسیون را بعنوان شکلهائی از سرمایه داری دولتی با هم مقایسه کنیم. امتیاز بر صنایع ماشینی بزرگ مبتنی است ولی کئوپراسیون بر صنایع کوچک و دستی و غالباً حتی بر صنعت دوران پاتریارکال. امتیاز در هر قرارداد امتیازی جداگانه ای مربوط است به یک سرمایه دار یا یک شرکت، یک سندیکا و یک کارتل و یک تروست. ولی کئوپراسیون هزاران و حتی میلیونها دارنده خرده پا را در بر میگیرد. امتیاز امکان قرارداد دقیق و موعد دقیق را میدهد و حتی مستلزم آنست. ولی کئوپراسیون نه امکان قرارداد کاملاً دقیق را میدهد و نه موعد کاملاً دقیق. لغو قانون کئوپراسیون بمراتب سهلتر است تا فسخ قرارداد امتیاز، ولی گسست قرارداد بمعنای گسست فوری و ساده و بیدرنگ مناسبات عملی اتحاد اقتصادی یا «همزیستی» اقتصادی با سرمایه دار است و حال آنکه هیچگونه لغو قانون کئوپراسیون و بطور کلی هیچگونه قانونی نه تنها موجب گسست فوری «همزیستی» عملی حکومت شوروی با سرمایه داران خرده پا نمیگردد، بلکه اصولاً قادر به گسست مناسبات اقتصادی عملی نیست. «مراقب و مواظب» امتیازداران بودن آسان است، ولی انجام این کار در مورد کئوپراتورها دشوار است. انتقال از امتیازها به سوسیالیسم عبارتست از انتقال از یک شکل تولید بزرگ به شکل دیگر تولید بزرگ. انتقال از کئوپراسیون صاحبکاران خرده پا به سوسیالیسم عبارتست از انتقال از تولید کوچک به تولید بزرگ، یعنی انتقالی که بغرنجتر است ولی میتواند، در صورت موفقیت، توده های وسیعتری از اهالی را در بر گیرد و میتواند ریشه های عمیقتر و جان سخت تری از مناسبات قدیمی ماقبل سوسیالیستی و

حتی ماقبل سرمایه داری را که از لحاظ مقاومت در برابر هرگونه «پدیده تازه» از همه سرسخت ترند، از جا بکند. سیاست امتیازات، در صورت موفقیت، تعداد کمی بنگاه بزرگ بما خواهد داد، که در مقایسه با بنگاههای ما نمونه وارند و در سطح سرمایه داری معاصر پیشرو قرار دارند؛ پس از یک چند دهسال این بنگاهها تماماً به ما تعلق خواهند گرفت. سیاست کثوپراتیوی، در صورت موفقیت، موجب اعتلای اقتصاد کوچک خواهد شد و، بر اساس اتحاد داوطلبانه، انتقال آنرا طی مدت نامعینی به تولید بزرگ تسهیل خواهد نمود.

نوع سوم سرمایه داری دولتی را بگیریم. دولت، سرمایه دار را بعنوان بازرگان بکار جلب مینماید و در مقابل فروش محصولات دولتی و خریداری محصولات مولدین خرده پا چند درصد معینی بعنوان حق العمل می پردازد. نوع چهارم: دولت به کارفرمای سرمایه دار یک بنگاه یا معدن یا یک قطعه جنگل و زمین و غیره را که متعلق به دولت است، اجاره میدهد و ضمناً قرارداد اجاره بیش از هر چیز به قرارداد امتیاز شباهت دارد. در باره این دو نوع اخیر سرمایه داری دولتی بهیچوجه چیزی گفته نمیشود و بهیچوجه کسی بفکرش نیست و توجهی به آن ندارد. ولی علت این امر آن نیست که ما نیرومند و عاقل بوده ایم، بلکه آنستکه ما ضعیف و سفیه هستیم. ما میترسیم از اینکه مستقیماً به چهره یک «حقیقت پست» بنگریم و چه بسا تسلیم «فریبی که ما را بالا میبرد» میگردیم. فکر ما دائماً به این سمت منحرف میشود که «ما» از سرمایه داری به سوسیالیسم انتقال می یابیم، در حالیکه فراموش میکنیم بنحوی دقیق و روشن در نظر خود مجسم سازیم که این «ما» چه کسانی هستند. باید همه – و حتماً بدون استثناء همه اجزاء ترکیبی یعنی کلیه شکل‌های متنوع اقتصاد اجتماعی موجوده در کشور ما را، که من در مقاله مورخه ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ بیان داشته ام، در مد نظر داشت، تا این تصور روشن فراموش نگردد. «ما» یعنی پیشاهنگ و آتریاد پیشرو پرولتاریا مستقیماً به سوسیالیسم انتقال می یابیم، ولی آتریاد پیشرو فقط بخش کوچکی از تمام پرولتاریا است و این پرولتاریا هم بنوبه خود فقط بخش کوچکی از تمام توده اهالی است. لذا، برای آنکه «ما» بتوانیم وظیفه انتقال مستقیم خود را به سوسیالیسم موفقانه انجام دهیم، باید این نکته را درک نمائیم که چه راهها و شیوه ها و وسائل و لوازمی بعنوان واسطه برای انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه داری به سوسیالیسم لازمست، تمام کنه مطلب در همین است.

به نقشه جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه نظری بیفکنید. در شمال ولوگدا، در جنوب خاوری رستف کناردن و ساراتف، در جنوب اورنبورگ و امسک و در شمال تومسک سرزمین بسیار پهناوری وجود دارد که در آن ممکن بود دهها کشور بزرگ با فرهنگ جای بگیرند. ولی در سراسر این سرزمین نظام پاتریارکال، نیمه توحش و توحش بتمام معنی حکمفرما است. ولی در دهات دورافتاده بقیه روسیه وضع از چه قرار است؟ مگر در کلیه نقاطی که دهات را دهها کیلومتر کوره راه یا بهتر بگوئیم دهها کیلومتر بیراهه از راههای آهن یعنی از وسیله ارتباط مادی با عالم

فرهنگ، با سرمایه داری، با صنایع بزرگ و شهرهای بزرگ جدا میکند، بهمینسان نظام پاتریارکال و آبلومفشینا (۳۲۵) و نیمه توحش تسلط ندارد؟

آیا انتقال از این وضعی که در روسیه تسلط دارد، به سوسیالیسم امکان پذیر است؟ آری تا حدود معینی امکان پذیر است، ولی فقط بیک شرط که ما اکنون، در سایه یک کار علمی عظیم و فرجام یافته، دقیقاً از آن آگاهیم. این شرط عبارتست از الکتریفیکاسیون. اگر ما دهها کارخانه برق ناحیه ای بسازیم (ما اکنون میدانیم که این کارخانه ها را کجا و چگونه میتوان و باید ساخت)، اگر ما از این کارخانه ها به هر قصبه ای نیروی برق برسانیم، اگر ما بمقدار کافی موتور مولد برق و ماشینهای دیگر بدست آوریم، آنوقت دیگر به مراحل انتقالی و حلقه های واسط بین نظام پاتریارکال و سوسیالیسم احتیاجی نخواهد بود یا تقریباً نخواهد بود. ولی ما بخوبی میدانیم که این «یک» شرط، حداقل، دهسال فقط برای کارهای نوبت اول لازم دارد و تقلیل این مدت هم بنوبه خود فقط در صورت پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای نظیر انگلستان، آلمان و آمریکا ممکنست.

ولی برای سالهای آینده نزدیک باید توانست درباره حلقه های واسطی که قادرند انتقال از نظام پاتریارکال، از تولید کوچک به سوسیالیسم را تسهیل نمایند، تعمق ورزید. «ما» هنوز هم غالباً بسوی این استدلال انحراف میوزیم که: «سرمایه داری شر و سوسیالیسم خیر است». ولی این استدلال نادرست است، زیرا در آن مجموع شکلهای مختلف اجتماعی - اقتصادی فراموش میگردد و فقط دوتا از آنها در نظر گرفته میشود.

سرمایه داری نسبت به سوسیالیسم شرّ است. سرمایه داری نسبت به نظامات قرون وسطائی، نسبت به تولید خرد، نسبت به بوروکراتیسم ناشی از پراکندگی مولدین خرد پا، خیر است. تا آنجا که ما هنوز قادر به عملی نمودن انتقال مستقیم از تولید کوچک به سوسیالیسم نیستیم، سرمایه داری هم تا حدود معینی بعنوان محصول خود بخودی تولید و مبادله خرد ناگزیر است و لذا ما باید از سرمایه داری بعنوان حلقه واسطی بین تولید خرد و سوسیالیسم و بعنوان وسیله، طریقه، شیوه و نحوه ارتقاء سطح نیروهای مولده استفاده نمائیم (بویژه با سوق دادن آن به مجرای سرمایه داری دولتی).

موضوع بوروکراتیسم را بردارید و از لحاظ اقتصادی نظری به آن بینکنید. در پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸ هنوز بوروکراتیسم در میدان دید ما قرار ندارد. شش ماه پس از انقلاب اکتبر یعنی پس از آنکه ما دستگاه بوروکراتیک کهنه را از پای تا به سر در هم خورد کردیم، نیز هنوز این شر را احساس نمی کنیم.

یکسال دیگر هم میگذرد. در کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه، به تاریخ ۱۸-۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ برنامه جدید حزب بتصویب میرسد و در این برنامه ما بدون اینکه از اعتراف به شر هراسی داشته باشیم، بلکه در عین آنکه مایلیم آنرا آشکار نمائیم، فاش سازیم، رسوا کنیم و افکار و اراده

و انرژی و اقدام را برای مبارزه علیه این شر بر انگیزیم، صریحاً از «احیاء جزئی از بوروکراتیسم در داخل نظام شوروی» سخن میگوئیم.

دو سال دیگر هم گذشت. بهار سال ۱۹۲۱، پس از کنگره هشتم شوراها، که در آن موضوع بوروکراتیسم مورد بحث و مذاکره قرار گرفت (دسامبر سال ۱۹۲۰)، پس از کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (مارس سال ۱۹۲۱)، که در آن از مباحثاتی که ارتباط کاملاً نزدیکی با تجزیه و تحلیل بوروکراتیسم داشت، نتیجه گیری شد، ما همین شر را بنحوی واضحتر و روشنتر و مخوفتر در برابر خود می بینیم. ریشه های اقتصادی بوروکراتیسم چیست؟ این ریشه ها بطور عمده دو قسمند: از یکطرف بورژوازی تکامل یافته همانا برای مبارزه علیه جنبش انقلابی کارگران (و قسمتی هم دهقانان) به دستگاه بوروکراتیک و در نوبه اول به دستگاه نظامی و سپس به قضائی و غیره احتیاج دارد. این را ما نداریم. دادگاههای ما طبقاتی و ضد بورژوازی هستند. ارتش ما طبقاتی و ضد بورژوازیست. بوروکراتیسم در ارتش نبوده بلکه در مؤسساتیست که امور آنرا اداره مینمایند. بوروکراتیسم کشور ما ریشه اقتصادی دیگری هم دارد که عبارتست از: تفرقه و پراکندگی مولدین خرده پا، فقر آنها، بی فرهنگی، بی راهی، بیسوادی، فقدان مبادله بین زراعت و صنایع و فقدان ارتباط بین این دو و تأثیر متقابل آنها در یکدیگر، این امر بمیزان عظیمی نتیجه جنگ داخلی است. هنگامیکه ما را از هر سو محاصره کرده و رابطه ما را با تمام جهان سپس با نواحی غله خیز جنوب، با سیبری و با معادن ذغال قطع کرده بودند، ما نمیتوانستیم صنایع را احیا نمائیم. ما مجبور بودیم از «کمونیسم جنگی» خودداری نورزیم و از توسل به شدیدترین اقدامات افراطی نهراسیم و زندگی نیمه گرسنه و بدتر از نیمه گرسنه را تحمل نمائیم ولی بهر قیمتی شده، علی رغم ویرانی کاملاً بیسابقه و فقدان مبادلات کالائی - حکومت کارگری دهقانی را حفظ نمائیم. و ما از آنچیزی که اس ارها و منشویک ها را (که در واقع تا حدود زیادی در نتیجه ترس و خوف خود از بورژوازی پیروی میکردند) بهراس انداخته بود، بهراس نیفتادیم. ولی آنچیزی که در یک کشور تحت محاصره، در یک دژ محصور شرط پیروزی بود، جنبه منفی خود را درست در بهار سال ۱۹۲۱، هنگامیکه آخرین نیروهای گارد سفید از سرزمین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیرون رانده شدند، آشکار ساخت. «موقوف ساختن» هر گونه مبادله کالا در یک دژ محصور ممکن و لازمست؛ با قهرمانی خاص توده ها این وضع را میتوان سه سال تحمل نمود. پس از این بیش از پیش بر شدت خانه خرابی مولد خرده پا افزوده شد، احیاء صنایع بزرگ باز هم بتعویق و تأخیر افتاد. بوروکراتیسم، بعنوان میراث «محاصره» و بعنوان ربنای پراکندگی و فروکوفتگی مولد خرده پا، کاملاً خود را آشکار ساخت.

باید توانست بدون هراس به وجود شر اعتراف نمود تا بتوان محکمتر علیه آن مبارزه کرد و کار را باز و باز از نو آغاز نمود - ما مجبور خواهیم بود چندین بار دیگر در کلیه شئون ساختمانی خود کار را از نو آغاز کنیم و تمام نشده ها را اصلاح نمائیم و طرق مختلفی را برای برداشت

موضوع انتخاب کنیم. تأخیر در احیاء صنایع سنگین آشکار شد، تحمل ناپذیری مبادله «موقوف شده» بین صنایع و زراعت آشکار گردید، - پس باید با تمام قوا به آنچیزی که بیشتر در دسترس است یعنی به احیاء صنایع کوچک پرداخت. باید از این جانب به پیشرفت کار کمک نمود، باید این جناح بنا را که در اثر جنگ و محاصره نیمه ویران شده است، تقویت کرد و با تیربست محکم نمود. باید بانواع وسائل و بهر قیمتی شده مبادله را بسط داد و از سرمایه داری نهراسید، زیرا حدودی را که ما برای آن قائل شده ایم (بوسیله سلب مالکیت از ملاکین و بورژوازی در اقتصادیات و با استقرار حکومت کارگری - دهقانی در سیاست) بقدر کافی محدود و بحد کافی «معتدل» است. اینست اندیشه اساسی مالیات جنسی و اینست معنای اقتصادی آن.

کلیه کارکنان ما، اعم از کارکنان حزبی و کارکنان مؤسسات شوروی، باید تمام مساعی خود و تمام توجه خود را بکار برند تا در محل ها - در استان ها و از آنهم بیشتر در شهرستانها و از آن نیز بیشتر در بخش ها و دهات - بمنظور پیشرفت ساختمان اقتصادی همانا از نقطه نظر ارتقاء فوری اقتصاد دهقانی، ولو با وسائلی «کوچک و ناچیز» و بمیزانی ناچیز و نیز بمنظور کمک به این اقتصاد از راه بسط صنایع کوچک محلی - ابتکار بیشتری بوجود آورند و موجبات پیدایش آنرا فراهم سازند. نقشه اقتصادی واحد برای سراسر کشور مستلزم آنستکه همانا این موضوع در مرکز دقت و توجه و در مرکز عملیات «ضربتی» قرار گیرد. بهبودی معینی که در اینجا، یعنی در جایی بدست آمده که به «بنیاد» بسیار پهناور و بسیار ژرف بیش از همه نزدیک است، بما امکان خواهد داد در کوتاه ترین مدتی به احیاء مجدانه تر و موفقیت آمیزتر صنایع بزرگ پردازیم.

کارمند اداره خواربار تاکنون از یک دستور اساسی باخبر بود: جمع آوری صد در صد مازاد محصول. حالا دستور دیگری وجود دارد: جمع آوری صد در صد مالیات در کوتاه ترین مدت و سپس جمع آوری صد در صد دیگر از طریق معاوضه با محصولات صنایع بزرگ و کوچک. کسیکه ۷۵ در صد مالیات و ۷۵ در صد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله با محصولات صنایع بزرگ و کوچک جمع آوری کند، کار دولتی مفیدتری انجام میدهد تا آنکسی که صد در صد مالیات و ۵۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله جمع آوری کند. وظیفه کارمند اداره خواربار بغرنجتر میشود. از یک طرف این یک وظیفه اداری مالیاتیست که بنابر آن باید مالیات را هر چه سریعتر و هر چه مثمرتر جمع آوری نمود. از طرف دیگر این یک وظیفه عمومی اقتصاديست که بنابر آن باید کوشش کرد تا امور کئوپراسیون طوری هدایت شود و به صنایع کوچک طوری کمک شود و دامنه ابتکار و بدعت در محلها طوری بسط داده شود که مبادله بین زراعت و صنایع افزایش یابد و تحکیم پذیرد. ما هنوز خیلی، خیلی بد از عهده این کار بر می آئیم: اثبات آن - بوروکراتیسم است. ما نباید از اعتراف باینموضوع ترسی داشته باشیم که در اینمورد هنوز خیلی چیزها میتوان و باید از سرمایه دار آموخت. نتایج تجربیات عملی را در استانها،

شهرستانها، بخشها و دهات مورد مقایسه قرار دهیم: در یک جا سرمایه داران و خرده سرمایه داران خصوصی فلان نتیجه را بدست آورده اند. سود آنها تقریباً فلانمقدار است. این باج و اجرتیست که ما «در ازاء علم آموزی» پرداخته ایم. از پرداخت اجرت در ازاء علم آموزی بشرطی که آموزش باثمر باشد، دریغی نیست. در همسایگی آنها از راه کئوپراتیو فلان نتیجه بدست آمده است. سود حاصله آنها فلانقدر است. در جای سوم از طریق صرفاً دولتی و صرفاً کمونیستی فلان نتیجه را بدست آورده اند (این مورد سوم در لحظه کنونی استثناء نادریست).

وظیفه ما باید عبارت از این باشد که هر مرکز اقتصادی منطقه ای و هر مجلس مشاوره اقتصادی استان که جنب کمیته اجرائیه تشکیل میگردد بیدرنگ و بعنوان یک وظیفه درجه اول به عملی نمودن فوری آزمایشها یا سیستم های گوناگون «معاملاتی» در مورد آن مازادیکه پس از تأدیه مالیات جنسی باقی میماند، پردازد. پس از چند ماه عملاً نتایجی در دست داشت که بتوان آنها را مورد مقایسه و بررسی قرار داد. نمک استخراج شده از محل یا حمل شده از نقاط دیگر: نفتی که از مرکز میرسد؛ صنایع دستی مخصوص تهیه مصنوعات چوبی؛ صنایعی که از مواد خام محلی محصولاتی تولید میکند که اهمیت چندانی نداشته، ولی برای دهقانان لازم و مفید است: «ذغال سبز» (استفاده از نیروی آب کم اهمیت محلی برای الکتریفیکاسیون) و غیره و غیره، — همه باید برای آن مورد استفاده قرار گیرد که مبادله بین صنایع و کشاورزی بهر قیمتی شده رونق گیرد. هر کس در این رشته حداکثر نتایج را بدست آورد، ولو از راه سرمایه داری خصوصی و حتی بدون کئوپراسیون، بدون تبدیل مستقیم این سرمایه داری به سرمایه داری دولتی هم باشد، به امر ساختمان سوسیالیستی سراسر روسیه بیش از آنکسی فائده خواهد رساند که به «تفکر» درباره منزه بودن کمونیسم مشغول گردد و برای سرمایه داری دولتی و کئوپراسیون نظامنامه و مقررات و دستورالعمل بنویسد، ولی عملاً مبادله را پیشرفت ندهد.

این موضوع ممکنست نقیض گوئی بنظر رسد: سرمایه داری خصوصی در رل دستیار سوسیالیسم؟ ولی این موضوع بهیچوجه نقیض گوئی نیست بلکه از لحاظ اقتصادی یک واقعیت بکلی انکار ناپذیر است. چون ما با یک کشور خرده دهقانی دارای وسائل حمل و نقل فوق العاده ویران روبرو هستیم، که از جنگ و محاصره برون می آید و رهبری سیاسی آن با پرولتاریا است، که امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را در دست دارد، لذا از این مقدمات بنحوی کاملاً ناگزیر این نتیجه بدست می آید که اولاً مبادلات محلی در لحظه کنونی اهمیت درجه اول دارد و ثانیاً کمک به سوسیالیسم بوسیله سرمایه داری خصوصی (و بطریق اولی دولتی) امکان پذیر است.

کمر دربارۀ کلمات مناقشه کنیم. ما هنوز هم از این لحاظ مرتکب خطاهای بیحد و حصری میشویم. بیشتر در تجربیات عملی تنوع بکار بریم و بیشتر این تجربیات را مورد بررسی قرار دهیم. شرایطی یافت میشوند که در آن دادن ترتیبات نمونه وار به کارهای محلی حتی در کوچکترین مقیاس نیز، حائز اهمیت دولتی بیشتریست تا شئون بسیاری از کارهای دستگاه دولتی

مرکزی. و اتفاقاً در لحظه کنونی در مورد اقتصاد دهقانی بطور کلی و در مورد معاوضه مازاد تولیدات کشاورزی با محصولات صنعتی بطور اخص، شرایط در کشور ما بویژه همینگونه است. دادن ترتیبات نمونه وار به کار در رشته مذکور، ولو برای یک بخش هم باشد، حائز اهمیت دولتی فراوانتریست تا بهبود «نمونه وار» دستگاه مرکزی فلان یا بهمان کمیساریای ملی. زیرا دستگاه مرکزی ما طی سه سال و نیم به آنچنان مرحله ای وارد شده است که دیگر در حدود معینی جنبه جمود زیانبخش بخود گرفته است: ما نمیتوانیم این دستگاه را بمیزان قابل ملاحظه و با سرعت بهبود دهیم و نمیدانیم چگونه باید این کار را انجام داد. کمک به این دستگاه برای بهبود اساسی تر آن، برای وارد نمودن جریان جدیدی از نیروهای تازه نفس در آن، برای مبارزه موفقیت آمیز علیه بوروکراتیسم و برای غلبه بر جمود زیانبخش باید از محل ها، از پائین برسد و آنها بوسیله دادن ترتیبات نمونه وار به «واحد جامع» کوچک ولی بخصوص «واحد جامع» یعنی نه یک مؤسسه اقتصادی، نه یک رشته اقتصادی نه یک بنگاه، بلکه مجموعه تمام مناسبات اقتصادی، مجموعه تمام معاملات اقتصادی ولو در یک محل کوچک.

آنکسانی از ما که محکوم به ماندن بر سر کار دستگاه مرکزی هستند، امر بهبود دستگاه و تصفیه آنها از بوروکراتیسم، ولو بمیزان ناچیزی که مستقیماً در دسترس باشد، ادامه خواهند داد. ولی کمک عمده از این لحاظ از محل ها رسیده و خواهد رسید. کار ما در محل ها _ تا آنجا که من می بینم _ رویهمرفته بهتر از مرکز است و علت آنها مفهوم است، زیرا شر بوروکراتیسم طبیعتاً در مرکز متراکم میگردد: مسکو از این لحاظ نمیتواند بدترین شهر و بطور کلی بدترین «محل» در جمهوری نباشد. در محلها انحرافات از حد وسط به هر دو سمت وجود دارد: انحرافات به بدترین سمت کمتر از انحرافات به بهترین سمت است. انحرافات به بدترین سمت عبارتست از سوء استفاده آن کارمندان سابق و ملاکین و بورژواها و سایر نابکارانی که خود را به کمونیست ها چسبانده و گاهی مرتکب اجحافات و زشتی ها و هتاکی های نفرت انگیزی نسبت بدهقانان میشوند. در این مورد باید بیک تصفیه تروریستی دست زد: محاکمه در محل و تیرباران بیچون و چرا. بگذار مارتف ها و چرنف ها و خرده بورژواهای غیر حزبی نظیر آنها به سر و سینه خود بکوبند و بانگ برآورند که: «شکر خدا را که من به آنها شبیه نیستم و ترور را هرگز قبول نداشته و قبول ندارم». این ابلهان «ترور را قبول ندارند»، زیرا در امر تحقیق کارگران و دهقانان ایفای نقش همدستان چاکر صفت گارد سفیدیها را برای خود برگزیده اند. اس ارها و منشویکها «ترور را قبول ندارند»، زیرا تحت لوای «سوسیالیسم» نقشی را ایفا میکنند که عبارتست از کشاندن توده ها در زیر ترور گاردسفیدیها. این را رژیم کرنسکی و غائله کورنیلفی در روسیه، رژیم کلچاک در سیبری، منشویسم در گرجستان به ثبوت رسانده است، این را قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم» (۳۲۶) در فنلاند، مجارستان، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلستان و غیره به ثبوت رسانده اند. بگذار همدستان چاکر صفت ترور گارد سفیدی بخاطر نفی هر گونه ترور خود

را بستایند. ولی ما حقیقت ناگوار ولی مسلم را خواهیم گفت: در کشورهاییکه در حال بحران ناشونده و از هم گسیختگی روابط قدیمی و حدت مبارزه طبقاتی دوران پس از جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ هستند (تمام کشورهای جهان در این حالت هستند) علی رغم سالوسان و عبارت پردازان، بدون ترور نمیتوان کار را از پیش برد. یا ترور گارد سفیدی بورژوائی نوع آمریکائی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیائی (فاشیست ها)، آلمانی، مجارستانی و غیره و یا ترور سرخ پرولتری. حد وسط وجود ندارد، شق «ثالث» وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد.

انحرافات به بهترین سمت عبارتست از: مبارزه موفقیت آمیز با بوروکراتیسم، حداکثر توجه نسبت به حوائج کارگران و دهقانان، نهایت اهتمام نسبت به امر اعتلای اقتصادی، ارتقاء سطح بهره دهی کار، بسط گردش محلی کالا بین زراعت و صنایع. این انحرافات به بهترین سمت، با آنکه فراوانتر از انحرافات به بدترین سمت است، ولی بهر حال جنبه نادر دارد. معهدا این انحرافات وجود دارد. همه جا در محل ها نیروهای کمونیستی جدید و جوان و تازه نفسی که در جنگ داخلی و در زندگی پر محرومیت آبدیده شده اند بوجود می آیند. ما هنوز بهیچوجه و بهیچوجه برای بر کشیدن سیستماتیک و پیگیر این نیروها از پائین به بالا بحد کافی کار نمیکنیم. اینکار را میتوان و باید پردازمانه تر و مصرانه تر انجام داد. برخی از کارکنان را میتوان و باید از سر کارهای دستگاه مرکزی بر داشت و بعنوان رهبران شهرستانها و بخش ها به کارهای محلی گماشت و در آنجا برای تمام کارهای اقتصادی من حیث المجموع ترتیبات نمونه واری داد، اینها فوائد فراوانی خواهند رساند و وظیفه ایرا انجام خواهند داد که برای سراسر کشور مهمتر از برخی وظائف محوله در دستگاه مرکزی خواهد بود. زیرا دادن ترتیبات نمونه وار به کار منبعی برای پیدایش کارکنان و نمونه ای برای سرمشق گرفتن خواهد بود که تقلید از آن دیگر نسبتاً دشوار نخواهد بود و بدینطریق ما خواهیم توانست از مرکز به این امر کمک کنیم که «تقلید» از سرمشق نمونه وار همه جا با دامنه وسیعی انجام گیرد و همه جا اجباری شود.

امر بسط «مبادله» بین زراعت و صنایع به حساب مازاد پس از تأدیه مالیات جنسی، و صنایع کوچک که اکثراً دستی است، بنابر ماهیت اصلی خود ابتکار مستقلانه و بصیرانه و هوشمندانه ایرا از طرف سازمانهای محلی ایجاب میکند و لذا دادن ترتیبات نمونه وار به کارهای شهرستان ها و بخش ها در لحظه کنونی از نقطه نظر امور مربوط به سراسر کشور اهمیت فوق العاده زیادی کسب مینماید. در امور جنگی مثلاً هنگام جنگ اخیر با لهستان ما ترسی از عدول از سلسله مراتب بوروکراتیک نداشتیم و نمیترسیدیم از اینکه اعضاء شورای انقلابی جنگی جمهوری را «تنزل رتبه» داده به پست های پائین تر بگماریم (در حالیکه این شغل عالی، مرکزی را برای آنها محفوظ داریم). پس چرا حالا برخی از اعضاء کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه یا اعضاء ارگانهای عالی و یا رفقای عالیرتبه دیگر را تغییر محل نداده و به کارهایی حتی در شهرستانها و حتی در بخش ها نگماریم؟ در واقع هم ما دیگر آنقدر «بوروکرات» نشده ایم که از این عمل

«ترس داشته باشیم». و اصولاً دهها کارکن دستگاه مرکزی یافت خواهند شد که با طیب خاطر به این کار تن در دهند. این امر نفع فوق العاده ایرا عاید ساختمان اقتصادی سراسر جمهوری خواهد کرد و بخش های نمونه وار و یا شهرستانهای نمونه وار نه تنها یک نقش بزرگ، بلکه نقش تاریخی کاملاً قاطع بازی خواهند کرد.

ضمناً بعنوان یک نکته کوچک ولی نکته ایکه بهر حال حائز اهمیت است، باید موضوع تغییر ضروری طرح اصولی مسئله مبارزه با معامله گری احتکاری را متذکر شد. ما باید بازرگانی «صحیح» را که از کنترل دولتی سر باز نزنند مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، بسط این بازرگانی برای ما صرفه دارد. معامله گری احتکاری هم چنانچه مفهوم سیاسی - اقتصادی آنرا در نظر گیریم، وجه تمایزی با بازرگانی «صحیح» نخواهد داشت. آزادی بازرگانی همان سرمایه داریست و سرمایه داری همان معامله گری است، نادیده گرفتن این حقیقت خنده آور است.

پس تکلیف چیست؟ آیا باید معامله گری را معاف از کیفر اعلام نمود؟ خیر. باید در کلیه قوانین مربوط به معامله گری تجدید نظر کرد و در آن جرح و تعدیل نمود و هر گونه چپاول و هر گونه سرپیچی مستقیم یا غیر مستقیم، آشکار یا پنهانی از کنترل دولتی و نظارت و حساب را مشمول کیفر اعلام کرد (و آنرا عملاً با شدتی سه برابر سابق مورد پیگرد قرار داد). همانا بکمک یک چنین طرح مسئله است (در شورای کمیسرهای ملی اکنون این کار آغاز شده است بدینمعنی که شورای کمیسرهای ملی دستور داده است که کار تجدید نظر در قوانین مربوط به معامله گری احتکاری آغاز گردد) که ما توفیق خواهیم یافت تکامل سرمایه داری را، که تا حدود معینی تکاملی ناگزیر و برای ما ضروریست، به مجرای سرمایه داری دولتی سوق دهیم.

نتایج و استنتاجات سیاسی

مطالبی که هنوز برای من باقیمانده اینستکه به آن اوضاع و احوال سیاسی، که در اثر وضع اقتصادی مشروحه در فوق بوجود آمده و تغییر شکل داده است، ولو بطور مختصر هم شده، اشاره ای بنمایم.

گفتیم که خصائص اساسی اقتصادیات ما در سال ۱۹۲۱ همانست که در سال ۱۹۱۸ بود. بهار سال ۱۹۲۱ - بطور عمده در نتیجه خشکسالی و مرگ و میر دامها - وخامت فوق العاده ایرا در وضع دهقانان، که بدون آنهم بعلت جنگ و محاصره در وضع بس شاقی بسر میبردند، با خود بهمراه آورد. نتیجه این وخامت تزلزلات سیاسی بود، که بطور کلی «طبیعت» اصلی مولد خرده پا را تشکیل میدهد. برجسته ترین مظهر این تزلزلات شورش کرونشئات بود.

شاخصترین نکته در حوادث کرونشئات همانا تزلزلات عناصر خرده بورژوا بود. چیزی که دارای

شکل کاملاً معین و روشن و صریح باشد بسیار کم بود. شعارهای مبهمی وجود داشت که عبارت بود از: «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهائی از قید اسارت»، «شوراهای بدون بلشویک ها» یا تجدید انتخابات شوراها یا خلاصی از قید «دیکتاتوری حزبی» و هكذا و قس علیهذا. هم منشویک ها و هم اس ارها جنبش کرونشتات را «از آن خود» اعلام میکنند. ویکتور چرنف قاصدی به کرونشتات میفرستد: بنابه پیشنهاد این قاصد، والک منشویک یکی از سران کرونشتات، برله «مجلس مؤسسان» رأی میدهد. تمام گارد سفیدها فوراً و میتوان گفت با یک سرعت تلگرافی «بخاطر کرونشتات» بسیج میشوند. کارشناسان نظامی گارد سفیدها در کرونشتات و عده ای از کارشناسان (نه اینکه فقط کازلفسکی) نقشه ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیان باثوم تنظیم میکنند و این نقشه توده متزلزل منشویک ها و اس ارها و غیر حزبی ها را بهراس میاندازد. بیش از پنجاه روزنامه روسی گارد سفیدها در خارجه «بخاطر کرونشتات» دست به تبلیغات فوق العاده شدیدی میزنند. بانکهای بزرگ و همه نیروهای سرمایه مالی برای کمک به کرونشتات صندوقهای اعانه تأسیس میکنند. میلیوکف کادت، پیشوای عاقل بورژوازی و ملاکین با شکیبائی به ویکتور چرنف ابله بطور مستقیم (و به دان و راژکف منشویک، که بعلت داشتن ارتباط با کرونشتات اکنون در پتروگراد زندانی هستند، بطور غیر مستقیم) توضیح میدهد که لازم نیست در مورد مجلس مؤسسان شتاب ورزیده شود و میتوان و باید برله حکومت شوروی – منتها بدون وجود بلشویک ها – اظهار نظر نمود.

البته کار دشواری نیست که انسان از ابلهان خودپسندی نظیر چرنف، قهرمان عبارت پردازی خرده بورژوائی یا مارتف، شوالیه فرمیسم خرده بورژوائی آرایش شده «برنگ مارکسیسم»، عاقلتر باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف، بعنوان یک شخصیت، آدم عاقلتریست، بلکه در اینستکه این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ، بحکم موقعیت طبقاتی خویش، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرده بورژوازی، نظیر چرنف ها و مارتف ها، روشنتر میبیند و بهتر درک میکند. زیرا بورژوازی یک نیروی واقعاً طبقاتی است که در دوران سرمایه داری، خواه در رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دموکراتیک ترین جمهوری ها ناگزیر حکمفرمائی میکند و در عین حال بطور ناگزیر از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرده بورژوازی، یعنی همه قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دوونیم»، از لحاظ ماهیت اقتصادی مطلب، نمیتواند چیز دیگری جز مظهر ناتوانی طبقاتی باشد، – از اینجاست تزلزلات و عبارت پردازی و زبونی. در سال ۱۷۸۹ خرده بورژواها هنوز میتوانند انقلابیون کبیر باشند؛ در سال ۱۸۴۸ آنها مضحک و حقیر بودند: در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ – آنها، از لحاظ نقش واقعی خود، همدستان منفور ارتجاع و چاکران مستقیم آن هستند، اعم از اینکه آنانرا چرنف و مارتف بنامند و یا کائوتسکی و ماکدونالد و هكذا و قس علیهذا.

وقتی مارتف در مجله خود منطبعه در برلن اظهار میدارد که گویا کرونشتات نه تنها شعارهای

منشویکی را عملی میساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یک جنبش ضد بلشویکی، که تماماً در خدمت گارد سفیدها و سرمایه داران و ملاکین نباشد، امکان پذیر است، همانا نمونه بارزی از نرسیس خودپسند خرده بورژوا را مجسم میسازد. بیائید صاف و ساده دیده به روی این حقیقت برنیدیم که همه گارد سفیدهای واقعی به شورشیان کرونشتات درود میگفتند و از طریق بانک ها برای کمک به کرونشتات اعانه جمع آوری میکردند! میلیوکف در مقابل چرنف ها و مارتف ها محق است، زیرا تاکتیک واقعی متعلق به نیروی واقعی گارد سفید یعنی نیروی سرمایه داران و ملاکین را بروز میدهد: بیائید هر که را دلتان میخواید، حتی آنارشیست ها و هر نوع حکومت شوروی را که میخواید، پشتیبانی نمائیم، فقط همینقدر باشد که بلشویک ها سرنگون گردند و همینقدر باشد که نقل مکان حکومت عملی گردد! فرقی نمیکند که این نقل مکان بسمت راست باشد یا بسمت چپ، بسمت منشویک ها باشد یا بسمت آنارشیست ها، همینقدر باشد که با این نقل مکان حکومت از دست بلشویک ها خارج شود؛ بقیه اش را «ما» میلیوکف ها، «ما» سرمایه داران و ملاکین «خودمان» درست خواهیم کرد، این جوجه آنارشیست ها، این چرنف ها و مارتف ها را ما با پس گردنی بیرون خواهیم کرد، همانگونه که در سیبری نسبت به چرنف و مایسکی، در مجارستان نسبت به چرنف ها و مارتف های مجارستانی، در آلمان نسبت به کائوتسکی و در وین نسبت به فردریک آدلر و شرکاء رفتار کردیم. بورژوازی واقعی پرکار صدها تن از این نرسیس های خرده بورژوا - منشویک ها، اس ارها و غیر حزبی ها - را تحقیق مینموده و دهها بار در کلیه انقلابهای همه کشورها آنرا بیرون انداخته است. تاریخ اینموضوع را ثابت کرده است. واقعیات این مطلب را محقق ساخته است. نرسیس ها یاهه سرائی خواهند کرد. میلیوکف ها و گارد سفیدها عمل خواهند کرد.

«همینقدر باشد که حکومت از بلشویک ها به دیگری منتقل شود، حال فرقی نمیکند که اندکی براست باشد یا اندکی به چپ، بقیه کارها درست خواهد شد» - میلیوکف در این گفته کاملاً محق است. این یک حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ انقلابهای کلیه کشورها و تمام دوران چند قرنی تاریخ نوین پس از قرون وسطی آنرا تأیید نموده است. مولد خرده پای پراکنده، یعنی دهقان را، از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی متحد میکند (تاکنون همواره در دوران سرمایه داری، در کلیه کشورها و در کلیه انقلابهای عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحله اوج تکامل برخی از انقلابهای کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع بشکل نطفه ای چنین بوده است؛ در روسیه طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ نیز بشکل تکامل یافته تری وضع چنین بوده است). در باره شق «ثالث»، درباره «نیروی سوم» فقط نرسیس های خودپسند میتوانند یاهه سرائی و پندار بافی کنند.

بلشویک ها با زحمتی بس عظیم و در مبارزه ای شدید پیشاهنگی از پرولتاریا بوجود آورده اند که توانائی اداره امور را دارد، آنها دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آوردند و آنرا حفظ کردند و

تناسب قوای طبقاتی در روسیه پس از واری آن بوسیله تجربه و عمل چهار ساله از روشن هم روشن تر گردید. یک طرف پیشاهنگ پولادین و آبدیده یگانه طبقه انقلابی و طرف دیگر عناصر خرده بورژوازی متزلزل و میلیوکف ها، سرمایه داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. وضع مثل روز روشن است. از هر گونه «چپ و راست حکومت» فقط اینها استفاده میکنند و میتوانند استفاده کنند.

در رساله سال ۱۹۱۸ که ذکر آن رفت، صریحاً از این موضوع سخن گفته میشد: «دشمن عمده» – «عنصر خرده بورژوازی» است. «یا ما وی را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود و یا اینکه وی ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را منقرض خواهند ساخت، همانگونه که ناپلئون ها و کاونیاک ها، که همانا بر روی همین زمینه خرده مالکی سر بلند میکردند، انقلاب را منقرض میساختند. مطلب بدینقرار و فقط بدینقرار است.» (از رساله ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸، رجوع شود به صفحات قبل).

نیروی ما عبارتست از روشنی و هشیاری کامل در محاسبه کلیه قوای طبقاتی موجود، خواه روسی و خواه بین المللی، و سپس نتیجه حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قطعیت و بیدریغی در مبارزه. دشمنان ما بسیارند، ولی پراکنده اند و یا نمیدانند چه میخواهند (مانند همه خرده بورژواها، همه مارتف ها و چرنف ها، همه غیر حزبی ها و همه آنارشویست ها). ولی ما متحدیم – با خودمان بطور مستقیم و با پرولترهای همه کشورها بطور غیر مستقیم؛ ما میدانیم چه میخواهیم. و بدینجهت ما در مقیاس جهانی شکست ناپذیریم، هر چند که این موضوع امکان شکست برخی از انقلابهای پرولتری را برای زمان معینی نفی نمیکند.

بیهوده نیست که کلمه عنصر به خرده بورژوازی اطلاق میشود، زیرا این واقعاً هم بیشکل ترین، نامعین ترین و نامشخصترین پدیده ها است. نرسیس های خرده بورژوازی چنین می پندارند که «اخذ رأی همگانی» طبیعت مولد خرده پا را در دوران سرمایه داری از بین می برد، ولی در حقیقت امر اینموضوع به بورژوازی کمک میکند تا مولدین خرده پای پراکنده را بوسیله کلیسا، مطبوعات، مدارس، پلیس، ارتش و با هزاران شکل ستمگری اقتصادی بخود تابع سازد. خانه خرابی، احتیاج و وضع شاق موجب نوسان میگردد: امروز بسوی بورژوازی و فردا بسوی پرولتاریا. فقط پیشاهنگ آبدیده پرولتاریا قادر است در برابر این نوسانات ایستادگی کند و مقاومت نماید.

حوادث بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اس ارها و منشویک ها را نشان داد: آنها به عنصر متزلزل خرده بورژوازی کمک میکنند تا از بلشویک ها رم کنند و «چپ و راست رفتن حکومت» را بنفع سرمایه داری و ملاکین عملی سازند. منشویک ها و اس ارها اکنون دیگر آموخته اند که چگونه خود را با جامعه «غیر حزبی» بیارینند. این مطلب کاملاً به ثبوت رسیده است. و فقط ابلهان ممکنست اکنون این نکته را نه بینند و درک نکنند که ما نمیتوانیم به تحمیق تن در دهیم. به کنفرانس های غیر حزبی نمیتوان بمانابه بت نگریست. این کنفرانسها آنگاه ارزش دارند که

بوسیله آنها بتوان به توده هنوز دست نخورده، به قشرهای میلیونها رنجبری که از سیاست کنار افتاده اند، نزدیک شد، ولی این کنفرانسها زیانبخشند هر آینه زمینه را به منشویک ها و اس ارها، که خود را به جامعه «غیر حزبی» آراسته اند، بدهند. این اشخاص به شورش ها و به گارد سفیدها کمک میکنند. جای منشویک ها و اس ارها خواه آنها که علنی هستند و خواه آنها که به رنگ غیر حزبی در آمده اند در زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار گارد سفیدهاست؛ ما با میل و رغبت به مارتف امکان دادیم به خارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیر حزبی نیست. میتوان و باید شیوه های دیگری برای واری روحیات توده ها و نزدیک شدن با آنها یافت. بگذار هر آنکس که خواهان بازی پارلمانتاریسم و مجلس مؤسسان و کنفرانس های غیر حزبیست راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش میکنیم بیزحمت به آنجا تشریف فرما شده نزد مارتف بروید و مناقب «دموکراسی» را امتحان بفرمائید و لطفاً از سربازان ورانگل هم در باره این مناقب کسب اطلاع نمائید. ولی ما حوصله «اپوزیسیون» بازی در «کنفرانسها» را نداریم. ما در محاصره بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر دقیقه تزلزل است تا «خودمانی ها» را باز گرداند و ملاکین و بورژوازی را احیا نماید. ما منشویک ها و اس ارها را، خواه آنهائی را که آشکارند و خواه آنهائی را که خود را به جامعه «غیر حزبی» آراسته اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم بیش از پیش رشته ارتباط خود با توده زحمتکشانی که از لحاظ سیاسی هنوز دست نخورده اند تمام وسائل را بکار خواهیم برد، بجز آن وسائلی که به منشویک ها و اس ارها و به تزلزلاتی که بحال میلیوکف سودمند است میدان میدهد. ما بویژه صدها و صدها تن از افراد غیر حزبی را با جدیت تمام به کار در مؤسسات شوروی و در وهله اول به کار اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیر حزبی های واقعی را که جزو توده و کارگران و دهقانان ساده هستند، نه آنکسانی را که خود را به جامعه غیر حزبی «آراسته اند» تا دستورالعمل های منشویکی و اس اری را که اینقدر بحال میلیوکف سودمند است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدها و هزارها غیر حزبی نزد ما کار میکنند که دهها تن از آنها متصدی مقامات بسیار مهم و مسئولیتدار هستند. کار آنها را باید بیشتر واری نمود و هزاران تن از زحمتکشان ساده را برای واری جدید بیش از پیش بالا کشید، مورد آزمایش قرار داد و صدها از آنها را بطور سیستماتیک و بلا انحراف بر اساس واری از روی تجربه مقامات بالاتری ارتقا داد.

کمونیستهای ما تاکنون هنوز بحد کافی قادر نیستند وظیفه واقعی خود را در رشته اداره امور درک نمایند: نباید سعی کرد «همه» کارها را بعهده «خود» گرفت و جان کند و فرصت انجام آنها نیافت به ۲۰ کار دست زد و یکی را هم بپایان نرساند، بلکه باید کار دهها و صدها دستیار را واری نمود و موجبات واری کار آنها را از پائین یعنی توسط توده واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آنکسانی را که دارای معلومات هستند (کارشناسان) و در رشته روبراه کردن اقتصاد بزرگ

تجربه دارند (سرمایه داران)، هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد، گرچه نه دهم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد به خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از سرمایه دار تعلیم بگیرد (اعم از اینکه این سرمایه دار، سرمایه دار بزرگ دارنده امتیاز باشد یا بازرگان حق العمل بگیر و یا سرمایه دار خرده پای کتوپراتور و غیره)، گرچه سرمایه دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته ایم که چگونه در ارتش سرخ میچ کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاکدامن و با وجدان را تشخیص دهیم و رویهمرفته از هزاران و دهها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما می آموزیم که بهمینسان (بشکل خود ویژه) از مهندسیین و آموزگاران نیز استفاده نمائیم – گرچه در اینجا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام میدهم (در آنجا دنیکیین و کلچاک خوب ما را میتازاندند و وادار میکردند سریعتر و جدی تر و عمیقتر بیاموزیم). بیاموزیم عین همین کار را هم (باز هم بشکلی خود ویژه) در مورد بازرگانان حق العمل بگیر و عاملین خرید که برای دولت کار میکنند و در مورد سرمایه داران کتوپراتور و کارفرمایان دارنده امتیاز و غیره انجام دهیم.

باید بیدرنگ وضع توده کارگران و دهقانان را بهبود بخشید. ما با جلب نیروهای جدید، و از آنجمله غیر حزبیها به کار مفید، باین مقصود نائل خواهیم آمد. مالیات جنسی و یک سلسله اقداماتی که با این امر مربوط است، بدین مقصود کمک خواهد کرد. ما با این عمل ریشه اقتصادی تزلزلات ناگزیر مولدین خرده پا را قطع خواهیم کرد. با تزلزلات سیاسی هم که فقط بنفع میلیوکف است، بطرزی بی امان مبارزه خواهیم کرد. متزلزلین بسیارند و ما کم هستیم. متزلزلین پراکنده هستند. ما متحدیم. متزلزلین از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند. پرولتاریا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزلین میدانند چه میخواهند: هم میخواهند و هم دلشان غنچ میزند و هم میلیوکف اجازه نمیدهد. ولی ما میدانیم چه میخواهیم. به همین جهت هم ما پیروز خواهیم شد.

نتیجه

نتیجه گیری کنیم.

مالیات جنسی – انتقال از کمونیسم جنگی به شیوه صحیح سوسیالیستی مبادله محصول است. منتها درجه ویرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت آن گردید، این انتقال را بعلت عدم امکان احیای سریع صنایع بزرگ، ضروری و تأخیر ناپذیر نموده است. از اینجا نتیجه میشود که: باید مقدم بر هر چیز بوضع دهقانان بهبود بخشید. وسیله آن: مالیات جنسی، بسط دامنه گردش کالا بین زراعت و صنایع، بسط صنایع سبک.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمایه داری است. این امر در حدودی برای ما مفید است که بما کمک میکند تا علیه پراکندگی مولد خرده پا و تا حدود معینی هم علیه بوروکراتیسم مبارزه نمائیم. حدود آنرا عمل و تجربه معین خواهد کرد. مادامکه پرولتاریا زمام حکومت را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست دارد، این امر بهیچوجه برای حکومت پرولتری وحشتناک نیست.

مبارزه علیه معامله گری را باید به مبارزه علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه داری را، که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروریست به مجرای سرمایه داری دولتی سوق میدهیم.

باید ابتکار و بدعت و استقلال سازمانهای محلی را در امر ترغیب گردش کالا بین زراعت و صنایع بطور همه جانبه و مجدانه و بهر قیمتی شده بسط داد، تجربه عملی را در این رشته بررسی نمود و هر قدر ممکنست این کار را متنوع تر ساخت.

باید به صنایع کوچک که احتیاجات زراعت دهقانی را برطرف میسازد و به اعتلاء آن کمک مینماید کمک نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن مواد خام دولتی نیز کمک کرد. تبهکارانه تر از هر چیز عاطل گذاردن مواد خام است.

نباید ترسی داشت از اینکه کمونیست ها از کارشناسان بورژوازی و از آنجمله از بازرگانان و سرمایه داران خرده پای کثوپراتور و سرمایه داران «تعلیم بگیرند». باید از آنها بشکلی دیگر ولی در ماهیت امر همانگونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «علم آموزی» را فقط باید در تجربه عملی واری نمود: کار خود را بهتر از آنچه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده اند، انجام بده، با بکار بستن شیوه های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و بسط دامنه گردش کالا بین زراعت و صنایع نائل شو. در پرداخت پول «بخاطر علم آموزی» خست نکن: اگر کسب معلومات بنحوی با ثمر انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه علم آموزی دریغ نیست.

باید بانواع وسائل به توده زحمتکشان کمک نمود، به آنها نزدیک شد و صدها و هزارها تن از افراد غیر حزبی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیر حزبی ها»ئی را که عملاً همان منشویک ها و اس ارهائی هستند که بلباس مد غیر حزبی کرونشئات در آمده اند _ باید با مراقبت تمام در زندان نگاهداشت و یا عازم برلن نمود که به نزد مارتف بروند و از کلیه مناقب دموکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنف ها و میلیوکف ها و منشویک های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱

در ماه مه سال ۱۹۲۱ بصورت جزوه

جداگانه ای به چاپ رسید.

(۳۲۵) آبلومف – نام ملاک روس در رومان گونچارف، نویسنده روس. این کتاب بهمین نام موسومست. نام آبلومف مترادف کهنه پرستی، و لختی و خمودگی است.

(۳۲۶) انترناسیونال دو و نیم – در فوریه سال ۱۹۲۱ در وین در کنفرانس احزاب و گروههای سانتریستی که تحت فشار توده های کارگر دارای روح انقلابی موقتاً از انترناسیونال دوم خارج شده بودند، تأسیس گردید. انترناسیونال دو و نیم در سال ۱۹۲۳ مجدداً به انترناسیونال دوم پیوست.

﴿پایان﴾